

این اشخاص یعنی مطلق اولیای امور بلااستثناء چو پادشاهانی هستند که باید در مورد مؤاخذه واقع شده و مسئولیت داشته باشند نه گر گمائی که چون کمتر در مورد حمله سگها واقع شده اند چندان ترسی نداشته و هر چه بخواهند بکنند میکنند .

در تشکیل وزارتخانه ها و اداراتی که فی الحقیقه برای حصول نظم و ترقی باشند باید نکته اساسی معمای سفنکس را نیز فراموش نکرد . که هر قدر پاهل بیشتر و جاده ها زیاد تر دارای پیچ و خمها باشند راه رفتن مشکلتر و یواشتر شده و در غلط روی نیز افراطات بیشتر واقع گشته و بقول آن نویسنده فرانسوی هر قدر عده قضات کمتر و قوانین ساده تر باشند عدالت بیشتر و بهتر جریان خواهد داشت .

### (۱۴۰) قدیمترین کتب افسانه

قدیمترین کتابهای افسانه که در دست است کتابی است موسوم به هی نوپادسا که دو هزار سال قبل در هند بزبان سانسکریت نوشته شده میگوبند سایر ملل یعنی ایرانیان و یونانیان و رومیان قدیم کتابهای افسانه خود را از روی این کتاب نوشته افسانه های بید پای یا کتاب کلیله و دمنه از مشتقات آن بوده و این کتاب هیتوپاد سادر نوبت خود از کتاب دیگری اقتباس شده که آن کتاب دیگر را بزبان هندی چهار مقاله نامیده مقاله اول در وصال دویم در فراق سیم در جنگ و چهارمی در صاحب است .

در این دو کتاب قدیمی حکایات و وقایع راجعه بحیوانات با اوضاع و گذارش احوال بنی نوع بشر در هم و بر هم نوشته شده در هر حال

هیچیک از افسانه های این دو کتاب بخوبی افسانه های لقمان و ازب و لافنطن نبوده ولی بمقتضای آنکه گفته اند الفضل للمتقدم دارای مقامی خاضد .

از افسانه نویسهای ایرانی علاوه بر لقمان که مشهور همه آفاق است این مقنع عبدالله است که اسم اصلیش روزبه بوده همانقسم که اسم خود را تغییر داد مذهب ایرانی خویش را نیز ترك گفته منصور خلیفه که با وی عداوت داشت حکم داد او را در هزار و یکصد و شصت سال قبل قطعه قطعه نموده کشتند .

این نویسنده ایرانی تألیفات بسیار داشت کتاب کلیله دمنه را او از فارسی به عربی ترجمه نمود و مولانا کمال الدین حسین بن علی ملقب بکاشفی که از نویسندگان معروف ایران و مصنف اخلاق محسنی و روضه الشهداء و صاحب تفسیر است و در چهار صد و دوازده سال قبل ازین در هرات وفات یافت کلیله دمنه را بسبک انشاء زمان خود تحریر نموده اسم آنرا انوار سهیلی نهاد .

از جمله افسانه هائی که در کلیله دمنه و در قدیمترین کتابهای هند نوشته شده افسانه شیر و خرگوش است که در باب حرص و حسادت ساخته شده حرص که ریشه های آن در زمینه اخلاق بشر جایگیر و صفات مذمومه دیگر از شاخ و برگهای آن محسوب میشوند ممکن است مانند حسادت اسباب هلاکت گشته مینویسند شیری بود بسیار خونخوار و حریص و کشتار های فوق العاده مینمود حیوانات نظر بآنکه از شدت حرص تا حدی جاوگیری نموده و عدد شهدا را کمتر کرده باشند چنین

پیشنهاد نمودند که بصرافت طبع روزی یکقربانی نزد او ارسال دارند تا طعمه خود سازد و دست ازینهمه خونریزیها که زاید بر احتیاجات یومیّه او و بکلی بیفایده است برداشته شیر پیشنهاد مزبور را قبول نمود و حیوانات نیز حسب الوعد و بدون تخلف روزی یکنفر از میان خود بحکم قرعه انتخاب نموده بحضور وی میفرستادند تا روزی که نوبت بخرگوش سال خورده و بسیار محیالی افتاد . خرگوش تیز هوش در هنگام رفتن قدمهای کند بر داشته یعنی در راه فکر و تأمل کرده اندیشه و تدبیر برای استخلاص خود نموده چون دیر تر از موقع بحضور شیر رسید با شکم گرسنه و دندانهای بهم سائیده و غرش کفشان گفت چرا دیر آمدی ؟

خرگوش زمین ادب بوسیده گفت پادشاه سلامت باشد سبب دیر آمدنم آن بود که درین راه دچار شیر دیگری که در این حوالی رحل اقامت انداخته است شده مدتی درمقابل تقاضای نامشروع او که میخواست جان نثار را تناول نماید مناقشات داشته تا بالاخره خود را باطایف اللحیل از چنگ وی خلاص نموده توانستم بحضور مبارک شرفیاب کردم . شیر غریب و با کمال غیظ و غضب گفت که در این ناحیه جرئت آن است که این قبیل گستاخی نماید بجز آنکه فوراً بجزای اعمال خود رسیده هیچ محل تأمل نبوده جلو بیفت و مرا بمکان وی هدایت نما تا قدرت من را مشاهده کرده ببینی چگونه آن راهزن را در طرفه العینی از زندگی بی نصیب خواهم نمود !

خرگوش شیر را بتزدیک چاه آب بسیار عمیقی که در هنگام

رفتن در بین راه دیده بود آورده گفت همین جاست ،  
شیر نظر بدرون چاه انداخت و عکس خود در آب دیده آنرا  
حریف تازه تصور کرده و فوراً حمله ور گشته در چاه افتاد و بهلاکت  
رسید .

خرگوش خبر مرگ او را بر فقا رساند و زنده ماندن خویش  
را بتوسط بعضی حرکات رقص آمیز در انظار جلوه گر ساخته اسباب  
تشکرات صمیمیه و موجب مسرت خاطر دوستان گردید .

### (۱۴۱) انجمن همزادان و حزب ناراضی

البته خاطر خوانندگان محترم مسبوق است که هر فردی از افراد  
بنی نوع بشر چه مرد چه زن يك نفر همزاد داشته شخص اگر شرور  
است همزادش نیز خوب بوده از خالق و سیرت گذشته از حیث زندگی  
و صورت نیز عین یکدیگر بوده صورتی در زیر دارد آنچه در بالاحتی  
حتی تقریباً بيك اسم نیز خوانده شده مثلاً کیوزاده همزادش کیوزاده  
همزاد ولاله رخ همزادش لاله رخ همزاد است فقط اختلافی که دارند  
این است که افراد بشر غالباً مقاصد خود را پنهان داشته و چیز هایی  
میگویند که خلاف واقع بوده بالعکس همزاد ها هیچوقت بخود بستگی  
و تقاب نداشته دروغ نمیگویند .

انجمن همزادان انجمنی است که از نصف شب پیعد در محل انجمن  
حزب ناراضی تشکیل شده آنرا بقرار ذیل مینویسند .

چون ساعت نصف شب زد در طالار بزرگ انجمن که از ساعتی  
پیش پیعد در ظلمت کامله فرو رفته و آتش بخاری آن نزدیک بخاموش  
شدن بود دفعه روشنائی چراغهای الکطریک فضا را منور کرده بکنفر

خادم انجمن یعنی فی الحقیقه خادم همزاد وارد شده دُغال سُنک بر آتش بخاری افزود و با دستمال کرد و خاک یز و صندلیها را گرفته در يك مگوشه ایستاد و بلا فاصله ارکان همزاد انجمن که تمام از حزب همزاد ناراضی بودند وارد شده هر يك در محل خویش قرار گرفته رئیس همزاد زنگ زده و پس از سکوت واقعه شروع بنطق نموده گفت مقصود از انعقاد این انجمن تحصیل فواید شخصی است من که ریاست حزب محترم را عهده دار شده ام هیچ مقصود و خیال دیگری ندارم جز آنکه شاید باین وسیله کرسی نشین یکی از وزراء تخانه ها شده و الا بیجهت پول خود را در اینجا بمصرف نرسانده وقت خود را تلف نمیگردم .

پس از نطق رئیس نایب رئیس دفتر دار و منشی و صندوق دار و يك دو نفر از اجزای تابتة و افتخاریة انجمن نیز هر يك در نوبت خویش نطقها نموده و در همین زمینه توضیحات داده و چون ساعت يك بعد از نصف شب زد دفعه چراغها خاموش اطاق تاریك و اشخاص نابود شدند . این بود صورت مجلس یکی از جلسات انجمن همزاد که در اهریمن نامه شرح آن مفصلاً ذکر شده انجمن غیر همزادی که از اعضاء حزب ناراضی در همین محل تشکیل میشود آن است که هری ماه نام یکی از نویسندگان فرانسه آنرا بصورت بازی خنده دار برای تماشاخانه های پاریس ساخته مینویسد وقتي که کنت بیکار رئیس انجمن زنگ زده شروع بنطقی نمود گفت مقصود اصلی ما از اجتماع در این محل و نیت باطنی ما از این جلسات جز آن نیست که بوطن عزیز خدمت

کرده در پیشرفت آزادی و ترقی مملکت و در بسط معارف و تأسیسات خیریه اقدامات مجدانه نموده کاری کنیم که دادخواهی و عدالت عالمگیر شده هیچ ضالمی بمظلوم فشار وارد نیاورده تیشه بر ریشه استبداد زده جنگ را در عالم موقوف نموده و طایفه رنجبران را آسوده و مرفه الحال کنیم .

نایب رئیس گفت قولاً قلماً و جاناً مالا همگی در پیشرفت این مقاصد شریفه و نیات عالییه که جناب رئیس توضیح فرمودند همراهی نموده بگذره کوتاهی و غفلت روانخواهیم داشت .

یکی از اجزاء بر حرارت فعال از جا برخاسته گفت ما با تمام قوا حاضریم که تا آخرین قطره خون خود را ریخته . . . در این بین خادم انجمن یعنی خادم حقیقی نه خادم همزاد سرا سیمه وارد شده گفت چه نشسته اید که بکنفر ژاندارم سواره بمیان حیاط آمده از اسب پیاده و الان وارد طالار میشود ! اغلب اجزاء محترم انجمن بشنیدن این کلام هر یک از سوراخی بدررفته حتی بعضی خود را از پنجره ها پرت کرده ولی جمعی که پردل و غیور بودند از جا تکان نخورده ثابت و بر قرار ماندند گفتند هر چه میشود بشود ! ژاندارم وارد شده و پس از سلام نظامی یا کنی که علامت دولتی در روی آن نقش شده بود از بغل در آورده بر رئیس داد . رئیس بادهای لرزان آنرا گرفته باز نمود و چندین مرتبه آهسته آنرا خواند و مکرر مطالعه کرده وقتیکه از روی تحقیق بمضمون آن اطلاع یافت رخسار هاش چون گل شکفته شده و زنگ زده گفت آقایان اجزاء انجمن اولاً از دوستی و ملاحظت شماها در این مدتی که بریاست

حزب محترم برقرار بوده و اکنون با کمال افسوس این مقام را باید ترک بگویم مراتب تشکرات صمیمانه خود را ابراز داشته تا نیا عرض میکنم حسب الامر دولت قویشوکت متبوعه خود بریاست فوجی که در حوالی پاریس اردوزده است برقرار شده ام و بدون تأخیر وقت و فوت فرصت الان باید بمحل مزبور رفته و قشون را برداشته بمأموریتی که معین نموده اند شتافته قلباً موفقیت تمام آقایان را مستات نموده همگی را بخدا می سپارم .

### ( ۱۴۲ ) فایطون

غالباً در شبکه بی کروک چهار چرخه را فایطون نامیده در شبکه چی و امثال وی رانیز گاهی بهمین اسم خوانده در شهرهای روسیه در هنگام طابیدن در شبکه اغلب شنیده میشود که صداهیز تند فایطون فایطون ! کلمه فایطون مر لب از دولفت یونانی است فابؤس بمعنی نور و آیطوب معنی سوزاندن و این لغتی است که بیشتر بآفتاب داده شده اشعه نورانی خورشید چون زیاده از حد بمحلی بتابد اسباب خشکی و سوزاندن شده در اساطیر شناسی فایطون یسر آفتاب است که از یدر درخواست نمود روزی در شبکه طلائی رنگ وی را سوار شده و در مسیر همه روزه ارا به دوانی کرده صفحه دنیار ابا انوار ساطعه روشن و بدین واسطه قدرت و جبروت خویشتن را ظاهر سازد . اشک پدر ظاهر شده گفت فرزند عزیز چون توهنوز در جرگه خدایان داخل نشده و فنا پذیر هستی بیم آن دارم که از عهدۀ نگاهداری اسبها بر نیامده و این اسبها که بسیار زورمند و مهیبند سرکشی نموده و در شبکه را برداشته تورا بزمین زده نابودت کنند !

یسر بنصایح پدر گوش نداده و خود سرانه در شکه را بسته سوار شد  
 و زمام اسبها را در دست گرفته آنها را در زمینه آسمان آبی رنگ در  
 جاده همیشهگی که از مشرق بوسط السماء و از آنجا بنقطه مغرب ممتد  
 است رانده انوار عالمتاب باطراف پراکنده اظهار قدر و جلال مینمود .  
 اسبها که زمام اختیار خود را در دست آدم ناشی و کم تجربتی یافتند  
 هوا بر داشته و از اطاعت وی سر بر نافته و از خط راه خارج و میل  
 بسرا شیبی نموده بجانب کرة زمین نزدیک شدند . اشعه عالمسوز این  
 دستگاه درخشان بدشت و هامون تابیده درختها پژمرده چمنها خشک  
 چشمه ها بی آب حیوانات تشنه و مردم بتکاپو در افتاده هر قدر فریاد  
 الم غش زده و دستها بجانب آسمان بلند کرده باران می طلبیدند ثمری  
 نبخشیده و هیچگونه لکه ابری در هوا پدیدار نگشته زن و مرد با کمال  
 بیچارگی منتظر جان دادن بودند .

از قله کوهی که مسکن خدا هاست رب النوع رعد و برق که  
 سر کرده و پدر سایرین و در اساطیر اولین اولین صاحب نسق و نخستین  
 فرمانفرما محسوب میشود نظرش بسطح کرة زمین افتاده دید نزدیک  
 است که تمام ساکنین بمعرض هلاکت در آمده و اثری از نباتات و  
 حیوانات باقی نمانده چاره جز این ندید که فایطون راصاعقه زده و او را  
 از جلو تر رفتن همانعت نماید .

این بود که ابر هارا بحرکت در آورده و امر برعد و برق داده  
 طولی نکشید که درعین باریدن باران رگبار و سقوط تگرگهای کلوله  
 آثار جسد فایطون نیز از قال شامخه آسمان خشم آلود بمیان امواج



متلاطم دریا افتاده و در لجه سبز رنگ فرورفته نابود شد .  
مادر و خواهران قایطون که باین واقعه اطلاع یافتند بساحل دریا  
شتافته و آن نواحی را از صدای گریه و شیون خویش پر کرده لاینقطع  
سیلاب اشک بسطح آب فروریختند و چیزی نگذشت که آن ماتمزدگان  
بالتمام مبدل بدرختهای بید معلق شدند که در کنار آب با لباس عزا  
صف کشیده و سر بزیر انداخته قطرات اشک از نوک بر گهای آنها  
صاقط و مخصوصاً در هنگام وزیدن باد صدای ناله و سوگواری ایشان  
از میان شاخه ها بلند شده بگوش میرسد .

پدر خدا ها رب النوع آفتاب را که مربی این عالمش قرار داده  
بود بمعرض عتاب و خطاب در آورده میگوید این چه کاری بود که  
اختیار درشکه جهانتاب را بدست پسر دیوانه ات داده زمام کانون نور  
و حرارت را بجوان خود پسند بی تجربتی واگذار کردی که اسباب  
اینهمه بلیات شده نزدیک بود هیچ نمونه و اثری از روینده و جنبنده در  
سطح کره زمین باقی نگذارد !

پدر پسر مرده در جواب میگوید این در دو مصیبت خود مرا بس  
نیست که سرزنشهای تو را نیز باید گوش بدهم خواهش مندم که مرا بحال  
خود واگذار نموده بگذار تا مال بند و یکی از چرخهای درشکه را  
که در این واقعه شکسته است تعمیر کنم .

یکی از مورخین و نویسندگان یونانی قرن دوم میلادی که کتاب  
های او باغلب زبانها ترجمه شده است این واقعه را افسانه دانسته و با  
کمال جدیت مینویسد آفتاب هیچوقت پسر نداشت و اگر هم پسر داشت

پسر او خود را هیچوقت بمعرض هلاکت در نیاورده این حکایت از اول تا باخر جعلی و دروغ بوده باین قبیل افسانه ها هیچوقت نباید اعتقاد پیدا کرد!

در انشاآت شخص بی باکی را که شغل و مأموریت فوق القوه بعهده گرفته و مخصوصاً جوانان تند روی را که ملاحظه وجود موانع و عواقب کار را نکرده جسورانه پیش رفته و علی العمیا اقدامات کرده عاقبت الامر جز رسوائی و پشیمانی سود دیگری نمیبهرند فایطون نامیده یکی از نویسندگان اخلاقی مینویسد هوا و هوس که زمام اختیار شخص را در دست گرفت مانند فایطون است که اختیار درشکه آفتاب را بدست آورده شخص را در جاده های خطرناکی که عقل کهن هیچوقت بیرامون آنها نگشته است سیر میدهد.

دیگری از صاحب قلمان مذهبی مینویسد نور علم بدون نور ایمان فایده نداشته هر قدر بسط معارف نموده و تعلیمات باطفال بدهند شکی نیست بهتر ولی غافل از این نکته نباید ماند که قطب نمای ایمان یعنی وجدان را نیز باید در قلوب ایشان جای و پرورش داده و الا نور و حرارت علم که میبایستی اسباب تربیت و ترقی شوند اسباب سوختگی و هلاکت گشته کسانی که صاحب معلومات هستند ولی وجدان ندارند مانند فایطونند که در جاده گمراهی جولانها زده جز اضرار دیگران و اتلاف خود ثمر دیگری نمیبهرند.

دوبونالد که یکی از نویسندگان سیاسی فرانسه است در موقعی که گفتگوی تغییر دادن نظامنامه انتخابات در میان بود میگوید اگر ما

بملاحظه حقانیت و وجدان خواسته باشیم شرایط انتخاب شوندگان را سخت‌تر نموده و کاری بکنیم که نمایندگان ملی حتی الامکان عالم و درستکار باشند مخالفین ما فریادها زده و ما را باستبداد و ارتجاع اسناد داده بالاخره طوری میکنند که فایطونهای پر حرارت خود را بجولانگاہ سیاست در آورده این جوانان سبک مغز نیز در نوبت خود اکثریت را ربوده و سایرین را با خود بمغاک هلاکت میکشانند .

### (۱۴۳) کتاب و دشمن کتاب

بزرگترین دشمنهای کتاب دوست کتاب است که آن را امانت گرفته دیگر پس نمیدهد مخصوصاً در اوقاتیکه مانند قرون گذشته کتابها خطی و نسخه آنها کمیاب بوده میگفتند هر کس کتاب امانت بدهد باید يك دستش را برید و هر کس آن امانت را پس بدهد باید هر دو دستش را برید . یکی دیگر از دشمنهای کتاب مخصوصاً از کتابهاییکه مصور باشند بچه ها هستند که اگر هزار مرتبه آن شکلها را تماشا کرده و قول داده باشند که از تماشا کردن آنها سیر شده اند باز کتاب را از دست یکدیگر کشیده و بتماشای آن پرداخته در ضمن ورقها را پاره پاره میکنند .

سابقاً در یکی از مقالات جریده فریده عصر جدید نوشته ایم که کتابها در اوایل بشکل طومار بوده بعد این شکل کنونی را گرفته اند . در قدیم که هنوز عمل چاپ اختراع نشده بود عشق بکتاب بیشتر از حالا شیوع داشته و کتابهای قیمتین قرون عتیقه معروف بوده کتابخانه مشهور اسکندریه دارای هفتصد هزار جلد کتاب بوده است .

اشخاصی که کتاب جمع آوری میکردند کتابخانه را یکی از شعب ثروت خانواده خویش دانسته و شاید خود از آن کتابها هیچ منتفع نشده کمثل الحمار بحمل اسفارا بوده در باره یکی از ایشان است که یکنفر از شعرای رومی ساخته است که تا کنون تویک کتاب باحدی امانت نداده مثل سگی هستی که در طویله کمین کرده نمیکذاری اسب جوی را که خود از آن نتوانی خورد دهن بزند .

ولی ما در باره کتاب اهریمن نامه این سختگیرها را نکرده هر کس بخواهد آنرا امانت بگیرد ممکن است آنرا امانت داد ا در باب انهدام کتب و از میان بردن آنها قدیمترین اشخاص بنو نصار را مینویسند که پادشاه بابل بوده در هشت قرن قبل از میلاد یعنی در دو هزار و هفتصد سال پیش تمام کتبی را که راجع بتاریخ سلاطین ما قبل بود نابود کرد . در قرون بعد چندین کتابخانه های معتبر روم و اسلامبول آتش گرفته کتابهای قدیم ایران را نیز مسبوقیم که چگونه از میان بر داشتند . قسمت بزرگی از کتابخانه سابق الذکر اسکندریه در موقعیکه قیصر روم شهر مزبور را فتح مینمود سوخته مابقی هم در قرن چهارم در جنگهای عیسویان از میان رفته و فرانسها مینویسند اگر چنانچه بغلط شهرت یافته در هنگام تسلط اعراب خلیفه دوم حکم بسوزاندن آن کتابها داد چیزی در بساط باقی نمانده بود که موضوع اجرای آن حکم واقع گردد .

در قدیم هر دو ملتی که با یکدیگر جنگ مینمودند کتابهای هم دیگر را سوزانده در تاریخ اصفهان که در اواخر سلطنت شاه سلطان

حسین صفوی یکنفر سیاح انگلیسی که در مدت اقامت دو ساله خود در آن شهر نوشته و ما آنرا ترجمه نموده بیست سال قبل یکی از دوستان خود امانت دادیم که دیگر بما پس نداد نوشته اند که افغانها مدت چندین شبانروز حمامهای شهر را بسوزاندن کتاب گرم می نمودند . پس بالاتر از بید و موریانه و رطوبت و پوسیدگی که آنها نیز از دشمنان کوچک کوچک محسوب میشوند بزرگترین دشمنان کتاب آتش است که بهیچوجه اثری از آثار آن باقی نمیگذارد . کشیشهایی نیز که در تعصبات جاهلانۀ مذهبی یا مفرضانۀ زیاد غلو داشته و دارای اقتدارات تامه بودند از دشمنان کتاب محسوب شده علاوه بر خود کتاب مترجمین و نویسندگان بلکه چاپ کنندگان را نیز بعنوان زندیق بودن با آتش انداخته میسوزاندند !

### (۱۴۴) بزرگترین بتخانه های هند

زاگرنا یکی از شهرهای هندوستان انگلیس است که بزبان بومی آنرا پوری نامیده این شهر در قلمروی بنگاله واقع است . بزرگترین معبد های هند که چندین فرسنگ دورۀ محوطه آن است در این شهر ساخته شده بتخانه مرکزی آن که تمام از سنگ سماق قرمز رنگ بنا شده هفتاد متر ارتفاع داشته این بتخانه در انتقای نه خیابان که همه وقت درختهای سبز و خرم دارند واقع گشته هر يك از این خیابانها در امتداد یکی از بلدان و ممالکی است که خدای بزرگ و بچنورا در آن بلاد پرستش نموده مثلا یکی بجانب چین دیگری بسمت ماچین یا ژایون یا سراندیب یا تبت ممتد گشته در حاشیۀ خیابانها

درختهای انبه و تمر و صندل یا اقسام نارگیل و نخیلهای گوناگون  
سر باسماں کشیده دور تا دور بقخانه مجسمه‌های بسیار بزرگ شیر  
و ببر پلنگ و حیوانات موهوم و عجایب الخلقه گذارده شده مجسمه  
و بیچنو که بتی است بسیار بزرگ در این معبد جا داشته آن بت را از  
چوب تراشیده و برنگ قرمز ملون کرده اند فقط صورت او سیاه و  
دستهای وی طلائی رنگ است دهانش باز مانده و سرخ رنگ و جواهر  
قیمتین بجای چشمهای وی نصب شده لباسهای فاخر در بر داشته بر وی  
تخت بزرگی مابین دو مجسمه دیگر که زرد و سفید و ذکور و اناث  
و از اقوام بسیار نزدیک او هستند نشسته میگویند اول دفعه که پادشاه  
عهد برای آمرزش گناهان این معبد را بنا نموده خواست آن مجسمه  
را بسازد نجاری داوطلبانه برای این کار حاضر شده آن نجار خود  
و بیچنو بود که بهیكل استاد کار گر در آمده و انجام این کار را بعهده  
گرفته بود ولی شرط کرده بود که در هنگام صنعت او را فارغ البال  
گذارند و احدی نزد او نیامده مزاحم خاطر وی نشوند . پادشاه که عجله  
بسیاری در پیشرفت این مقصود داشت از شکاف در نظر بدرون معبد  
انداخت تا به بیند کار گر کار را بکجا رسانیده همین حرکت ناهنجار  
باعث بر آن گشت که و بیچنو کار را نا تمام گذاشته و از نظر غایب  
شده رفت و گویا بهمین واسطه است که آن مجسمه خوب تراشیده نشده  
بسیار زشت و ناموزون و زیاد درشت و ناهموار است .

عید سالبانه این بت بزرگ که هر بهار در اواخر ماه سیم تجدید  
می شود چند روز طول کشیده جمعیت بسیار زیادی از راههای بسیار  
دور بمحل مزبور آمده عدده زن و مرد باختلاف سنوات از صد هزار تا

هزار هزار بوده مراسم عید از نصف شب شروع شده طوری ازدحام مردم بدرون معبد هجوم آورده میریزند که بسیاری در زیر پاها رفته و تلف شده کشیشها آن سه بت را از تخت بزیر آورده و در ارابه‌های مخصوص جای داده روز در کوچه‌ها گردانده مردم از هر طرف گل و ریاحین نثار نموده یولهای زرد و سفید در معبر وی میریزند و بعضی خود را نصدق کرده یعنی بزیر چرخها میافتند تا عراده از روی آنها گذشته و بقول خود هر کس تا حدی بفیض رسیده ولی کسانی که بیشتر فیوضات محققه و فواید مادیه ایشان میگردد همان کشیشها هستند که دخا‌های گزاف نموده یکدوره زندگانی سالیانه تنعم آمیز خویش را در همان چند روزه کاملاً تأمین نموده و بیش از حد انتظار و احتیاج بهره مند شده فایده‌ها میبرند .

همه ساله این مجسمه‌ها را از روی نقشه اولیه تجدید نموده یعنی با چوب تراشیده رنگ میکنند و اجساد سابقه را بعنوان تیمن و تبرک تقسیم نموده خرده ریزهای آنها را خلال خلال و دست بدست بممالک بعیده میبرند .

علاوه بر این عید بزرتک هر ماهی یک عید کوچک نیز گرفته و این اعیاد دوازده گانه در مواقعی است که مجسمه‌ها را بحمام سرتن شوئی برده و لباس آنها را عوض کرده غذا های لذیذ برای آنها آورده و سایر لوازم سته ضروریه ایشان را مرتب میکنند .

و علاوه بر این معتقدین در هر روز و هر ساعتی که خواسته باشند ممکن است بمعبد آمده و با اجرای مراسم عبادت و زیارت پرداخته غالباً

همه وقت در روشنائی چراغهای نقره و طلا و شمعدانهای موصع اشخاصی دیده میشوند که در مقابل آن بتها بسجده در افتاده او را دو دعاها خوانده نذورات تقدیم میکنند .

### (۱۴۵) مهمانی سر میز

غفار بيك برادر جبار بيك پسرهای مرحوم ستار بيك که پدرشان از تجار معروف بود دارای این خوشبختی یا این بدبختی شد که بفرنگستان رفته سالها در آنجا مشغول تحصیل بود . در یکی از تعطیلهای تابستان موقه بوطن اصلی خود رجعت کرد . در این مدت مدید که در فرنگستان مانده بود اغلب عادات ممالکتي خود را از دست داده و اغلب لغات زبان اصلی خویش را فراموش نموده مثلا کوفته سماق را کوتلت و شله زرد را سوپ ژن نامیده وقتي که شب برای اقوام خود حکایت کرده میخواست بگوید امروز از کنار معر که مارگیرها عبور نمودم میگفت امقوز طیا طور سرگذق تماشا کقد .

اقوام وی محض آنکه در این چند روزه باو بد نگذرد اسباب زندگانی او را فراهم نموده مثلا از همسایه ارمنی خود بيك کارد کند بيك قاشق دسته شکسته و بيك چنگال زنگ زده امانت گرفته بيك چاریابه برای نشستن و بيك میز مدور برای غذا خوردن نجار ساخته و در اطاق او گذاردند .

غفار بيك خوب یا بد این چند روز تعطیل را بمصاحبت اقوام خود گذرانده قبل از اوایل میزبان بفرنگستان رجعت کرد و در آنجا تحصیلات خود را تکمیل نموده هنگام آمدن نیز تا حدی تهیه زندگانی آتیه را



دیده یعنی چندین دست کارد و چنگال و چند قسم دستمال کردن و عینک  
خریده همراه خود بوطن آورد .

پس چنین اتقان افتاد که در مراجعت با چند نفر سیاحان فرانسوی  
که بمملکت اومی آمدند همسفر شده و چون بشهر خود رسیدند ایشان  
را شبی دعوت کرده بمهمانی پذیرفت و میز شام برای ایشان چیده بناظر  
و آشپز سفارش داده بود خورا کهای بسیار لذیذی که در فرنگستان  
خورده میشوند برای ایشان تهیه نمایند .

اما افسوس وقتی که سر میز نشستند غفار بیک دید همان شله زرد  
و همان کوفته سماقی است که سابقاً آن آشپز میساخت با این تفاوت که  
در این دفعه چون اسم آنها را عوض کرده بسیار بد ساخته شده و بکلی  
اسباب رسوائی و خجالت زدگی فراهم است .

این بود که غفار بیک سر بمیان دو دست آورده و پس از مدتی  
فکر مطلب را دریافته و رو بحضار نموده گفت آقایان تغییر رژیم در  
مملکتی بهیچوجه مفید فایده نخواهد بود مگر در صورتیکه اشخاص را  
نیز عوض کنند .

### (۱۴۶) بازی سنگتراش و بازی راهزن

نویسندگان که مبنای حب پدر فرزندی و امثال آنرا کثرت  
آمیزش و عادت دانسته و میگویند این مسئله که خون خون را میکشاند  
بی اصل است سعی بر آن داشته اند که همه وقت ادله و مثالهای چندی  
بر اثبات دعوی خویش آورده از جمله بازی سنگتراش و بازی راهزن  
را ساخته اند که حب پدر و فرزندی یا مادر فرزندی بتوسط آنها نسبت

بنظر در آمده یعنی مانند سایر محبت‌های متعارفی جلوه گر میشوند .  
 در بازی سنگتراش که فی الحقیقه سنگتراش چندان مداخلت بزرگی در  
 طی وقایع آن درام ندارد پدری بسفر رفته دخترش مریض شده میمیرد  
 ما در آن دختر با پسر جوان خویش بعزای وی نشسته و بسنگتراش  
 سفارش میدهند که سنک لحدی برای آن دختر بسازد و در این ضمن  
 خدمتکار جوانی که از اتفاقات هم اسم و همسن و همشکل با آن دختر  
 است بخانه آورده و قدری از لباسهای آن جوانمرگ را بآن خدمتکار  
 می دهند .

در هنگام مراجعت پدر که سفرش بطول انجامیده و زن و پسر  
 مردن دختر را از وی پنهان داشته و باو ننوشته بودند پدر بیخبر ورود  
 نموده و باطاق پذیرائی بملاقات زن و فرزندان خود شتافته میپرسد دختر  
 کجاست و منتظر جواب نمانده او را باواز بلند صدا میزند . خدمتکار  
 بآن آواز از اطاق دیگر که بود باطاق پذیرائی آمده پدر او را دختر  
 خود دانسته بوسه ها بوی میزند . سایرین نیز محض اینکه خبر مرگ  
 آن فرزند دیر تر گفته شود حرفی نزده ساکت میمانند و چند روزی  
 بهین منوال میگذرد همگی سکوت خود را حفظ نموده آن مرد را در  
 اشتباه باقی میگذارند تا آنکه روزی پدر سر زده وارد اطاق شده می  
 بیند پسر که با آن خدمتکار دوست شده بود خواهر را در آغوش  
 کشیده بدیهی است از مشاهده این حال فریاد نقرین ازسینه پدر بیرون  
 آمده میگوید ایگاش خدا بشما مرگ میداد که من این روز را نمیدیدم !  
 این نقرین پدر گویا فقط در باره دختر مستجاب شده زیرا در

همان حین سنگتراش وارد گشت و سیاهه مخارج سنک لحد را در پیش نظر وی گسترانید و آنوقت مرد از اشتباه بیرون آمد و ملتفت ترئیبات کار شده پس از ادای وجه بی آنکه چندان تفاوتی در اوضاع زندگانی خویش احساس نماید در صدد عروسی آن دختر و پسر بر میآید .

اما تفصیل بازی راهزن و پسر راهزن که آنهم از درامهای معروف است این است : یکی از اهالی جزیره کرس که جزو قطاع الطريق بود در تنگنا واقع شده یعنی مأمورین امنیه وی را دنبال نموده در صدد دستگیری وی بر میآیند آن دزد از برابر نظر ایشان فرار کرده خود را بکلبه یکی از همکاران خویش که دارای زن و فرزند بود رسانیده پسر صاحبخانه که عزیز کرده پدر و مادر و بسن ده سال و پدرش در آنجا نبود پناه برد .

آن پسر که فنون مختصه پدر را ارثاً دریافت نموده بود ابتدا از پناه دادن امتناع کرد تا آنکه از فراری يك عدد سکه طلا دریافت داشته آنوقت او را در زیر تلی از علفهای خشک پنهان نمود و يك گربه ماده با شش بچه گربه که تازه از آن حیوان بوجود آمده بودند در روی آن علفها جای داد تا علامت این باشد که مدتهاست آن محل دست نخورده و اقامتگاه آن حیوانات بوده است . طوای نکشید که سوارهای امنیه رسیده و پیاده شدند و نزدیک پسر آمده جوابی فراری گشتند . پسر ایشان را مسخره کرده و جوابهای چرند و یرند میداد . رئیس سواران متوسل به مؤثرترین تدبیرات گشته ساعت نقره خود را که محققا بیش از چند فرانک ارزش نداشت از جیب در آورده بآن پسر داد . پسر ساعت را

در جیب خود یه‌اوی مسكوك طلا نهاده و با چشم اشارتی بخرمن علفها کرده فراری را از آن زیر بیرون کشیدند. دستهای او را بیست بسته و جلوی اسبش انداخته راندند. در اثنای این گیر و دار پدر سررسیده آن پناهنده بجای خدا حافظی گفت لعنت بر این خانه که مهمان را اینگونه باسیری میدهند. راهزن از استماع این کلام مبهوت مانده و پس از دور شدن جمعیت از عیال خود پرسید تفصیل از چه قرار است. زن که من البدوالی الختم شاهد این اعمال بود محبت مادر فرزندی را کنار گذارده بشوهر گفت تفصیل از چه قرار است. شوهر نیز که از حب پدر فرزندی قطع نظر نموده بود پسر را قدری دور تر بمیان جنگل برده و در چاله که در آنجا حفر نموده بود نشانده دهانه پیشتو بیستانی او گذارد و با کلوله مغز کله آن یگانه فرزند را از هم شکافته و بروی جسدش خاك ریخته دفنش نمود تا نگویند آن مرد غیر نمند نبود

### (۱۴۷) بازی کوزه‌گر و وجهه ملی

شخصی که دارای وجهه ملی میشود یکی از سه راه است اولاً بواسطه يك یا چندین رشته خدمانی که بطول زمان و تدریج برای مردم انجام داده باشد. ثانیاً بتوسط يك خدمت بسیار شایان و مهمی که در موقع ناامیدی و استیصال مردم از وی سر زده باشد. ثالثاً بواسطه یکنوع شهرتی که بدون اسباب ظاهریه خود بخود در میان مردم انتشار یافته این وجهه ملی مانند هد است که مدرك واضح و روشنی بدست نداده يك هدتی معمول و بعد تغییر شکل داده یا معکوس و یا بکلی موقوف میگردد این مسئله مطلقاً محقق است که وجهه ملی هر گاه بتانی کسب نشده و

مبئی برخدهات واقعیه نباشد زود مضمحل گشته بسرعت محو و فراموش می شود .

گاه دیده شده است که وجهه ملی با سرعت عجیبی تولید شده اشخاصی که در عوام فریبی و بکار انداختن نطق و بیان مهارت نامه دارند یا کارهای عمومی را در یک موقعی بچابکی و جلدی انجام میدهند با کمال سرعت کسب وجاهت ملی نموده ولی آن وجاهت غالباً بهمان سرعت از میان رفته اثری از آثار خود باقی نمیگذارد .

اغلب دیده شده است که شخص وجهه ملی را برای کسب مقام بکار برده این قبیل اشخاص نیز بسر دو قسمند بعضی وجهه خود را از دست داده و قیمت آنرا دریافت داشته آنوقت ظالمها و وطن فروشها کرده بعضی دیگر بالعکس هم وزارت را دارا میشوند و هم وجاهت خود را حفظ نموده بلکه بیشتر بآن بسط و ترقی داده سعادت مند میشوند . تمام اشخاص از کوچک و بزرگ طالب وجهه ملی بوده ولی مطلقاً از کسانی که زیاد دنبال آن میدوند باید احتراز نموده بهترین وجاهتهای ملی آن است که خود بشخص رو آورده در هر حال بوجهه ملی نباید زیاد اعتماد داشت و باید ملتفت این نکته بود که وجهه ملی هر قدر نمایان و درخشان تر است بهمان اندازه فرار و سریع الزوال تر است .

وجهه ملی بعضی از اشخاص بیش از اندازه قابلیت و استعداد آنها بوده و در بعض دیگر فقط برای پیشرفت مقاصد سوء بکار رفته در بازی خنده دار وجهه ملی که یکی از مجالس سازان معروف فرانسه ساخته است یکنفر از وکلای ملی بتوسط نطقهای آتشین خود همه روزه هیئت

دولت حاضره را در معرض استیضاحات بسیار سخت واقع ساخته و بدین واسطه وجهه های کاملی کسب نموده تمام احزاب را بجانب خود کشانده اما وقتی که موقع کار میرسد ضعف نفس بروی غلبه کرده و اول کسیکه از میدان درمیرود همان اوست

در بازی دیگری که در تماشاخانه های دانمارک بمعرض نمایش در آورده اند استاد کوزه گر که در یکی از قصبات کاسبی و زن و بچه دارد بیشتر اوقات خود را در قهوه خانه ها بسر برده و در آنجا بسیاسیات پرداخته گوش رفقا و آشنایان را از صحبت های خود کر نموده میگوید من اگر کد خدای این آبادی بشوم چنین چنان کرده در مقابل تعرضات زنش که مکرر بقهوه خانه آمده و در حضور جمعیت بشوهر خود میگوید ای احمق تو را چه باین حرفها!

با خلق و خوی بسیار ملایمی آن مرد جوابهای شیرین باو داده میگوید صحیح است هر قدر بمن فحش داده کتک هم مرا بزنی تو را ذیحق میدانم زیرا مسلك من بر آن است که نسوان را در تمام حقوق با مرد ها منسوی دانسته فقط از بی صبری و بیحوصلگی تو شکایت دارم که گمان میکنی وجهه های در ظرف يك شبانروز تحصیل شده و کار های دولتی بزودی باید انجام بگیرد در هر حال خواهشمندم نطق خود را پس گرفته و بخانه رجعت کرده مرا با رفقای سیاسی خود فارغ البال بگذاری تا عنقریب نتایج اعمال مرا مشاهده نموده بدانی تفصیل از چه قرار است.

رفقای سیاسی او کشیش ده قهوجی و استاد چلنگر و ثجار و رنگ  
رز و یکنفر صندلی ساز و معلم مکتبخانه و چند نفر برزگر بوده این  
جمعیت چون نزد هم نشسته صحبت میکردند دلشان بحال کوزه گر که  
کارخانه خود را بدست شاگردان بی مبالاتی داده و خود بامور سیاسی  
میرداخت سوخته و در صدد آن بر آمدند که این خیالات را از کله  
وی بیرون کرده مانع از خرابی روزگار آن بیچاره گردند .

این بود که با یکدیگر مواضعه نموده و روزی بهیشت اجتماع نزد  
وی رفته گفتند شما بکد خداگری این قصبه بر قرار و دارای این مقام  
عالی شده ما برای تبریک اینجا آمده ایم .

کمان میکردند کوزه گر از این خبر متعجب خواهد شد ولی او  
این مسئله بلکه ما فوق این مسئله را از حقوق ثابت خود دانسته گفت  
اکنون روزگار عسری از اعشار آنچه را که باید بمن بدهد داده در  
هر حال از مراتب حسن ظن و نیات شما اظهار قدر دانی میکنم . نه  
فقط کوزه گر این گول را خورد بلکه زن و بیچه و کسان وی نیز باور  
کرده و در برابر وی سر فرود آورده زن از گستاخیهای سابق خود  
عذر خواهیها نمود و بعد از رفتن هیئت تبریکیه کوزه گر کسان خود  
را بدور خود جمع کرد و گفت موقع را از دست نباید داد و در تحصیل  
مناقص شخصیه این وجهه مای را که برای من رو آور شده است باید  
بکار برد و علی العجاله از میان کارگران خود یکنفر رئیس کابینه و  
چندین عضو عالی البدل تعیین نموده از مالیه ملت حقوق مکفی و اندامنیطه  
برای آنها باید برقرار بکنیم .

زنش گفت من اول کاری که میکنم این است که مانند خانم های اعیان يك توله سك کوچک پیدا کرده و آنرا از آغوش خود هیچوقت دور نخواهم کرد روز های مخصوص برای پذیرائی باید داشته باشم و اسم سك خود را لی لی نهاده وقتیکه خانمها وارد اطاق من میشوند محض آنکه تواضع نکرده باشم خواهم گفت ببخشید لی لی روی زانوی من خوابیده نمیتوانم حرکت بکنم .

تمام اشخاص وضع تکلم و رفتار خود را تغییر داده بکوزه گری حضرت اجل گفته دربان وی نیز که هانری نام داشت گفت از این بعد مرا باید موسیو هانری خوانده و کسانیکه مایل بشرفیابی حضور مبارك حضرت اجلند قبل از وقت باید مرا ببینند تا وقت برای ایشان معین بکنم ولی از آنجا که گفته اند در روز کار هیچ نوشی بی نیش و هیچ کلابی بی خار نیست کدخدگری نیز مضرت های خود را داشته جمعی عارض و معروض بحضور حضرت اجل آمدند و کلابی طرفین الفاظ و عباراتی که خود آنها نیز محققاً معنی آنها را نمی فهمیدند بزبان آورده بقدری قیل و قال کردند که نزدیک بود کله کوزه گری تر کیده او را مجال آن که در ساعات متوالیه اندک استراحتی نماید یا من باب بدل ما يتحلل قوت و غذائی بخود برساند نداده زندگی طوری بروی سخت و تنگ شد که نزدیک بود بمیرد .

این بود وقتیکه رفقا دیدند کوزه گری از اسهام شرکت وجهه ملی یعنی از مشتم و سیلی که غالباً عارض و معروض بجای گفتگو مابین خود رد و بدل مینمودند واقعاً آسیب یافته و بی اندازه پشیمان است در صدد



راحتی بر آمده گفتند تمام آن ترتیبات جعل و دروغی بوده کد خدا  
نشده است . کوزه گر شکر خدای بجای آورده و بصنعت سابق خود  
رجعت کرده مشغول کارهای شخصیه و زندگانی خود میشود .

### (۱۴۸) ترك عادت موجب مرض است

عادت قدرتی است باطنی که در انسان تولید شده و بواسطه آن  
بی آنکه فکر کند یا لا اقل بی آنکه ملتفت باشد که فکر نموده یا ننموده کاری  
را که در سابق کراراً کرده است انجام داده مثل آن است که اراده  
در اجرای آن مداخلیت نداشته جبراً و بلا اختیار بوده است . اشخاصیکه  
عادت بسیگار کشیدن دارند غالباً دیده میشود در ضمن صحبت قوطی  
سیگار از جیب در آورده و سیگار آتش زده میکشند بی آنکه خود  
ملتفت باشند .

یکی از وزرای دربار عثمانی در اسلامبول دیده شد که برای ترك  
این عادت در روی قوطی سیگار خود بحروف مرصع نوشته بود : آیا  
واقعاً میل بکشیدن سیگار دارید یا فقط از روی بی خیالی و عادت است؟  
و بسا اتفاق میافتد که قوطی را از جیب بیرون آورده میخواست سیگار  
بکشد ولی همینکه چشمش بآن کلمات میافتاد منصرف شده دو باره در  
جیب میگذاشت .

طیور از قبیل طوطی و سار که بعضی آوازها و گفتار آموخته  
آنها را در هر موقع تکرار میکنند فقط محض عادت است که این کار  
کرده اسب روضه خوان که دیگری او را خریده بود و در کوچها